

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 3, Spring 2020, 339-363
Doi: 10.30465/crtls.2020.5305

A Critical Review of *Weltschmerz Pessimism in German Philosophy*

Hamidreza Mahboobi Arani*

Abstract

Weltschmerz' Pessimism in German Philosophy by Ferdrick C. Beiser, is a study of the pessimism that dominated German philosophy in the second half of the nineteenth century. According to the author, Pessimism, broadly defined, is the doctrine that life is not worth living. This view was introduced into German philosophy by Schopenhauer, whose philosophy became very fashionable in the 1860s. Beiser examines the intense and long controversy that arose from Schopenhauer's pessimism, which changed the agenda of philosophy in Germany away from the logic of the sciences and toward an examination of the value of life. He examines the major defenders of pessimism (Philipp Mainländer, Eduard von Hartmann, and Julius Bahnsen) and its chief critic, especially Eugen Dühring. In this paper, I introduce the book's general approach, aim, and contents, mentioning its privileges as a history of philosophy of an almost forgotten controversy and some wishes about its shortcomings.

Keywords: German Philosophy, Pessimism, Optimism, Problem of Evil, Puzzle of Existence, Identity Crisis.

* PhD, Assistant Professor of Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran,
h.mahboobi@modares.ac.ir

Date received: 2019-11-28, Date of acceptance: 2020-04-22

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیستم، شماره سوم، خرداد ۱۳۹۹، ۳۴۱-۳۶۳

نقد و بررسی کتاب

Weltschmerz Pessimism in German Philosophy, 1860-1900

جهان‌رنجی، بدبینی در فلسفه آلمان، ۱۸۶۰-۱۹۰۰

حمیدرضا محبوبی آرانی*

چکیده

کتاب جهان‌رنجی، نوشته فردریک سی. بایزر، پژوهشی درباره جنبش یا جریان بدبینی در فلسفه آلمان نیمه دوم قرن نوزدهم است. بایزر، با تعریف بدبینی به این نظریه و باور که زندگی در این جهان ارزش زیستن ندارد، شوپنهاور را نخستین کسی می‌داند که این برداشت از جهان را وارد فلسفه آلمان ساخت. بایزر در این کتاب به بررسی مباحثه گسترده و جدی‌ای می‌پردازد که بدبینی شوپنهاور و مریدان، و البته منتقدان وی، به‌راه انداخت و به یک معنا برنامه کاری فلسفه را از بحث درباره منطق علم به سمت وسوی مسائل مرتبط با ارزش زندگی سوق داد. مقاله حاضر می‌کوشد تا ضمن معرفی رویکرد و هدف کلی کتاب به تحلیل مختصر محتوای فصل‌های کتاب بپردازد که براساس چهره‌های فلسفی سامان یافته است. پس از این تحلیل مختصر، مزیت‌های کتاب در مقام کتابی در حوزه تاریخ فلسفه که به صورت اختصاصی به مباحثه‌ای فراموش شده هرچند مهم و اثرگذار می‌پردازد و نیز برخی از نقص‌هایی که به نظر نویسنده این مقاله اگر رعایت می‌شد بر اعتبار کتاب می‌افزود خاطر نشان می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: فلسفه آلمان، بدبینی، خوش‌بینی، مسئله شر، معمای زندگی و هستی، بحران هویت.

* استادیار گروه فلسفه و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، h.mahboobi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۳

۱. مقدمه

در یکی از روزهای اواسط نوامبر ۱۸۶۵، دانشجوی جوان ۲۱ ساله‌ای در چنبره شور و شوقی مقاومت‌ناپذیر گرفتار آمد که تعیین‌کننده بخش عظیمی از مسیر فکری آینده‌وی به‌عنوان فیلسوف بود. از زبان خود وی این داستان شنیدنی است:

در یک کتاب‌فروشی که کتاب‌های دست‌دوم می‌فروخت به این کتاب برخورددم. با احتیاط آن را دست گرفتم و تورق کردم. نمی‌دانم چه دایمونی (daemon) در گوشم نجوا کرد: «کتاب را با خودت به خانه ببر». و من، باین‌که در مقوله کتاب‌خریدن عادت ندارم عجلولانه عمل کنم، آن را به خانه بردم. به اتاقم که برگشتم با این غنیمتی که به‌دست آورده بودم خودم را روی گوشه کاناپه انداختم و گذاشتم تا این نابغه پارانرژی و تیره‌اندیش بر ذهن و جانم سوار شود. در این کتاب، که هر خطش فریاد کناره‌گیری، انکار، و پافراچینی می‌زد، آئینه‌ای یافتم که در آن می‌دیدیم که کل جهان، زندگی، و ذهن و جان خودم در شکوهی دهشت‌ناک تصویر شده است (Young 2010: 81).

این نابغه تیره‌اندیش کسی جز شوپنهاور (Schopenhauer, 1788-1860) نبود و این کتاب کتابی نبود جز جهان چونان خواست و بازنمود (*The World as Will and Representation*) که در سال ۱۸۱۸ برای اولین بار چاپ شد. آن دانشجو هم که به‌دام جاذبه شوپنهاور افتاده بود کسی جز فریدریش نیچه (Friedrich Nietzsche) نبود. یکی از مضامین و نتایج اصلی کتاب شوپنهاور انکار زندگی، کنارنهادن آن، و پافراچیدن از آن است و البته تلاش پیوسته نیچه در کل فلسفه‌اش نشان‌دادن راهی برای برون‌رفتن از این مسئله است: مسئله بدبینی. اما نیچه در این عطف توجه به شوپنهاور و به‌دام سیطره و جاذبه وی افتادن تنها نبود. شوپنهاور بعد از عمری در گم‌نامی و تنهایی زندگی کردن، در اواخر عمرش و به‌ویژه در دهه ۶۰، به‌تعبیر نیچه به «بزرگ‌داشته‌شده‌ترین فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم» بدل شده بود و آنچه در فلسفه شوپنهاور توجه نیچه را به خود جلب می‌کرد در واقع چیزی بود که شمار قابل توجهی از انسان‌های فرهیخته و تحصیل‌کرده نیمه دوم قرن نوزدهم و قرن بیستم را در آلمان آن روزگار جذب خود می‌کرد.

آلمان نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی از بسیاری جهات و در قیاس با سایر کشورهای اروپایی بیش‌ازهمه به جلو گام برمی‌داشت: بازار جهانی درحال شکوفایی هرچه بیش‌تر بود و آلمان به‌عنوان قدرتی در نظام سرمایه‌داری پایه‌پای انگلستان گام برمی‌داشت. قدرت کشور فرانسه درحال افول و به‌لحاظ نظامی درحال شکست از آلمان بود و دربرابر، وحدت

ملی آلمان داشت دیگر تثبیت می‌شد. رشد و توسعه اقتصادی حتی برای طبقه‌های متوسط اجتماع رفاه به‌ارمغان آورده بود و در مجموع، جامعه از جهات گوناگون آموزشی، اقتصادی، اجتماعی، حمل‌ونقل و ارتباطات، رفاه، و ... به پیش می‌رفت. اما باین همه و دقیقاً پس از نیمه قرن نوزدهم، فضا و روحیه عمومی در میان متفکران و بسیاری از مردم رنگی از یأس و دل‌مردگی یا آنچه جهان‌رنجی و افسردگی گسترده خوانده می‌شد به‌خود می‌گرفت.

این جهان‌رنجی که شوپنهاور و بدینی وی به نماد آن تبدیل شده بود در واقع چیزی بود یک‌سره متفاوت، و در برابر نگرش خوش‌بینانه «سیر جهان» به سمت آزادی و خودآگاهی مطلق که هگل پرچم‌دار آن به‌شمار می‌رفت. فردریک بایزر (Frederick Charles Beiser) در کتاب اخیر خود با عنوان *جهان رنجی: بدینی در فلسفه آلمان ۱۸۶۰-۱۹۰۰* می‌کوشد تا دقیقاً از همین امر جذاب در فلسفه شوپنهاور و مسیری که در میان فیلسوفان و مریدان بعد از وی پیدا کرد سخن بگوید و روشن کند که چگونه این جهان‌رنجی به مباحثه‌ای گسترده در آلمان بدل شد. اهمیت کتاب به‌ویژه از آن جهت است که تاکنون درباره مباحثه بدینی و جریانی که بدینی شوپنهاور در نیمه دوم قرن نوزدهم در آلمان به‌راه انداخت و تأثیرهای وسیع و گسترده آن هم در قرن نوزدهم و هم در آینده دورتر اثر مستقلاً نگاشته نشده است و تقریباً قهرمانان اصلی این دوران کمابیش فراموش شده‌اند. کتاب بایزر، باتوجه به دانش وسیع و گسترده نویسنده آن، به‌خوبی می‌تواند این خلأ را پر کند. بیهوده نیست که دقیقاً پس از مطالعه این کتاب متوجه خواهیم شد، برخلاف انتظارمان، پرفروش‌ترین فیلسوف قرن نوزدهم در آلمان کانت و هگل نبودند، بلکه شوپنهاور بود که آثار و اندیشه‌های وی نه صرفاً در میان اندیشمندان رواج یافت، که به میان مردم کوچه و خیابان هم پای نهاد. اندازه در بیان اهمیت کتاب کفایت می‌کند که اثر بایزر دیدگاه ما را درباره جریان‌های فلسفه در نیمه دوم قرن نوزدهم یک‌سره تغییر می‌دهد.

۲. معرفی شکلی کتاب و معرفی نویسنده کتاب

کتاب *جهان رنجی: بدینی در فلسفه آلمان ۱۸۶۰-۱۹۰۰* در ۳۰۱ صفحه و در سال ۲۰۱۶ از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد به صورتی بسیار آراسته و در قطع وزیری چاپ و پخش شده و به‌زبانی بسیار شیوا و بدون پیچیدگی، و البته با رعایت تمامی نکات مربوط به نگارش، نوشته شده است، به‌گونه‌ای که دانشجویان کارشناسی فلسفه نیز به‌راحتی از پس خواندن کتاب برمی‌آیند و از خواندن آن لذت می‌برند. عکس روی جلد کتاب

عکسی از نقاشی سرد و سنگین رنگ و روغن هملت (Hamlet) اثر ویلیام موریس هانت (William Morris Hunt) و یادآور تک‌گویه معروف وی است: «بودن یا نبودن، مسئله این است» (Shakespeare: Act III, Scene I). کتاب بعد از دیباچه کوتاه نویسنده فهرستی مفصل دارد و نمایه نسبتاً مختصری نیز در انتهای کتاب آمده است. به لحاظ ظاهری در مجموع نمی‌توان ایراد خاصی بر کتاب وارد دانست؛ تنها ممکن است برای برخی از خواننده‌ها اندازه بسیار ریز قلم کتاب و از آن ریزتر پانوشته‌های کتاب موجب خستگی چشم شود. اما از آن‌جاکه کتاب بسیار روان و خوانا نوشته شده است و خواننده می‌تواند با سرعت نسبتاً مناسبی کتاب را بخواند، این ایراد عمدتاً چشم‌پوشیدنی است. هم‌چنین، فهرست منابعی که نویسنده در آخر کتاب آورده و از آن‌ها در سرتاسر کتاب استفاده کرده است می‌تواند نشان‌دهنده ارجح و اعتبار این کتاب باشد. شیوه ارجاع‌دهی کتاب نیز مطابق روال معمول آثار تحقیقی است. نویسنده کتاب، فردریک چارلز بایزر (متولد ۱۹۴۹ در مینه‌سوتای (Minnesota) آمریکا)، در حال حاضر استاد فلسفه در دانشگاه سیراکیوز (Syracuse University) در نیویورک است. او یکی از برجسته‌ترین متخصصان انگلیسی‌زبان در حوزه ایدئالیسم آلمانی به‌شمار می‌رود.^۱ بایزر در این کتاب هم کار خود در بازگشودن گستره دانایی و شناخت ما از سنت فلسفه آلمانی را ادامه می‌دهد و نمی‌گذارد تا سیطره نام‌های بزرگ مانع از درک بسیاری از مباحث و اتفاقات فکری به‌ویژه قرن‌های هجدهم و نوزدهم آلمان شود.

کتاب جهان‌رنجی، در ده فصل به‌هم‌راه یک درآمد نگاشته شده است که از این قرار است:

درآمد: مسئله بدینی

- بدینی چونان روح زمانه
- پس‌زمینه فکری
- فلسفه و معنای زندگی
- بدینی در تاریخ فلسفه

۱. میراث شوپنهاور

- تأثیر شوپنهاور
- معمای وجود
- شوپنهاور و بحران هویت فلسفه

۲. بازسازی متافیزیک شوپنهاور

- مسئله متافیزیک
- جان بخشی دوباره به متافیزیک
- خودشناسی خواست
- متافیزیک خواست
- ایدئالیسم استعلایی؟

۳. بدینی شوپنهاور

- خطرهای بدینی
- سیلنوس (Silenus) مدرن
- استدلال برای بدینی
- زندگی چونان رنج

۴. توهم رستگاری

- وعده واهی نجات
- تأیید و انکار خواست
- عقل عملی و رستگاری
- مسیرهای به سمت رستگاری
- پروتستانیسیم بدون خدا باوری

۵. یولیوس فراون اشتات (Frauenstädt)

- شاگردی مستقل
- روی آوری به شوپنهاور
- شوپنهاور و مباحثه ماده باوری
- شک‌هایی درباره بدینی
- بازبینی و اصلاحات

۶. خوش بینی اوگن دورینگ (Eugen Dühring)

- پوزیتیویست و خوش بین
- بنیادهای منطقی

- منطق پرسش
- نظریه ارزش
- مواجهه با شوپنهاور
- مرگ
- بعد سیاسی و اقتصادی
- نظامی فلسفی
- جای‌گزینی دین

۷. بدینی خوش‌بینانه ادوارد فن هارتمان (Eduard von Hartmann)

- یک بدین به‌روز
- امر ناآگاهانه
- دینی نو
- اصول نخستین
- بنیادهای واقع‌گرایی (رنالیسم)
- بدینی سعادت‌باورانه
- خوش‌بینی تکامل‌گرایانه

۸. مباحثه بدینی، ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰

- چشم طوفان
- دو اعتراض کلاسیک
- هارتمان در برابر نوکانتیان و دورینگ
- دو هم‌پیمان زن
- تازیانه‌ای از طناب^۲
- فراهستی‌شناسی
- ماهیت لذت
- حمله متقابل یک بدین
- ارزش کار
- رستگاری زیبایی‌شناسانه
- عشق

۹. فلسفه رستگاری ماینلندر (Philipp Mainländer)

- بدبینی قهرمانانه
- زندگی و تعلیم و تربیت فلسفی
- انجیل رستگاری
- ماینلندر و سنت هگلیان جوان
- ماینلندر فلسفی
- مرگ خداوند
- اخلاق
- نظریه حکومت
- کمونیسم، وطن پرستی، و عشق آزاد

۱۰. جهان بینی بدبینانه یولیوس بانزن (Julius Bahnsen)

- جهان بینی ای اصیل و قدرت مند
- بدبین شدن
- مرید شوپنهاور
- ظهور ادبی
- بنیادهای بدبینی
- بازبینی آرای بانزن از سوی هارتمان
- در دفاع از رئالیسم
- فلسفه تاریخ
- حمله هارتمان علیه بانزن
- جهان بینی ای تراژیک
- دعاگویان بدبینی
- اخلاق و سیاست
- بدبین چونان قهرمانی تراژیک

فهرست منابع

نمایه

۳. تحلیل محتوایی کتاب

۱.۳ هدف و رویکرد کلی اثر

کتاب جهان‌رنجی در صدد است تا به تعبیر خود به کندوکاو در «قلمرو نو در تاریخ فلسفه» بپردازد، و آن قلمرو مباحثهٔ بدینی در آلمان قرن نوزدهم یعنی بحث دربارهٔ ارزش زندگی و هستی است که با کشف فلسفهٔ شوپنهاور در دههٔ ۱۸۶۰ آغاز می‌شود. بایزر مضمون اصلی و مشترک بدینی را در بی‌ارزشی زندگی و هستی و ترجیح نیستی بر وجود چنین جهانی می‌داند، تعبیری که رساترین بیانش را سوفوکلس (Sophocles) در *اودیپوس در کولونوس* (Oedipus at Kolonos) به شکل زیر تقریر کرده بود: «هرگز زاده‌نشدن بهترین است تا بدین‌جا، اما اگر زنده‌اید، بهترین آن است که هرچه زودتر بدان‌جا که از آن آمده‌اید بازگردید» (به نقل از 4: Beiser 2016).

اما با تمام اهمیتی که بدینی بدین معنا و این مباحثه در تاریخ فلسفه دارد، بعد از جنگ جهانی به قلمرو فراموش شده در میان آلمانی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان بدل شده است و آشنایی خوانندگان این دو زبان محدود به روایت داستان، آن‌گونه‌که بین شوپنهاور و نیچه اتفاق افتاد، باقی مانده است. به تعبیر نویسندهٔ کتاب، هدف وی معرفی «بازیگران اصلی این مباحثه (اوگن دورینگ، ادوارد فون هارتمان، فیلیپ ماینلندر، یولیوس بانزن) و مسائل اصلی‌ای است که ذهن آن‌ها را درگیر خود ساخته بود» (ibid.: 5). بایزر بخشی از این کار را پیش‌تر در فصل پنجم کتاب قبلی خود، *پس از هگل، فلسفهٔ آلمان از ۱۸۴۰ تا ۱۹۰۰* (1900-1840 *After Hegel: German Philosophy*)، به اختصار انجام داده بود و این‌جا کوشیده تا همان کار را با تفصیل بیش‌تری انجام دهد، گرچه باز تأکید دارد که «نظر به گستردگی این مباحثه و آثار و نوشته‌های گسترده‌ای که تولید کرده است» کتاب اخیر وی نیز در بهترین حالت «درآمدی بر این مباحثه» خواهد بود و از آن فراتر نخواهد رفت و هم‌چنان نیاز خواهد بود تا دربارهٔ تک‌تک این چهره‌ها و نوشته‌های آنان و نیز دربارهٔ خود مباحثهٔ بدینی تحقیق و بررسی بیش‌تری انجام گیرد (ibid.: v).

چنان‌که اشاره شد، با وجود اهمیت مباحثهٔ بدینی در آلمان قرن نوزدهم تحقیق چندانی دربارهٔ آن صورت نگرفته و به‌جز دو کتاب نگاشته‌شده به آلمانی که بایزر در دیباچهٔ کتاب از آن‌ها یاد می‌کند (ibid.: vi) هیچ اثری به‌طور خاص به این مباحثه نپرداخته است. این دو کتاب نیز هم‌گسترهٔ بحثشان وسیع‌تر از صرف این مباحثه است و هم رویکردشان بیش‌تر تاریخی است. در برابر، دربارهٔ شوپنهاور و نیچه به‌عنوان دو چهرهٔ اصلی این مباحثه

کتاب‌های بسیاری نگاشته شده است. به همین دلیل نیز فهم رایج و غالب از خودبدینی در اکثر تاریخ‌های فلسفه اخیر از روایتی کلی تبعیت می‌کند: قهرمان و مدافع اصلی بدینی شوپنهاور است و نیچه منتقد و ویران‌گر اصلی آن. «کل پرسش از ارزش زندگی صرفاً از چشم این دو شخصیت بررسی شده است، گویی که آن دو هرآنچه باید گفته شود، گفته‌اند و جز آن دو کسی حرف جالبی برای گفتن نداشته است» (ibid.: 10). اما چنین برداشتی کاملاً نادرست است. شوپنهاور فقط فردی بدبین در روزگار خودش است و نیچه نیز یکی از منتقدان وی. در کنار شوپنهاور می‌توان بدبینان دیگری را هم به چشم دید: ادوارد فون هارتمان، فیلیپ ماینلندر، یولیوس بازن، آگنس تاوبرت (Agnes Taubert)، و الگا پلوماخر (Olga Plümacher). این اندیشمندان، در عین اثربخشی از شوپنهاور، به هیچ وجه مقلدان بی‌اهمیت شوپنهاور نبودند، بلکه هم بر سر پاره‌ای مسائل اساسی با شوپنهاور اختلاف داشتند و هم بدینی را ژرف‌تر ساختند و به نتایجی بسی رادیکال‌تر رسیدند. در برابر، در صف خوش‌بینان و منتقدان شوپنهاور تنها نیچه قرار ندارد. ماده‌باورانی هم چون بوشنر (Büchner) و دوبک (Duboc)، پوزیتویست‌هایی چون دورینگ، و تمامی نئوکانتی‌ها از قبیل ویندلبانند (Windelband)، پاولزن (Paulsen)، مایر (Meyer)، فایهینگر (Vaihinger)، فیشر (Fischer)، ریکرت (Rickert)، کوهن (Cohen)، ریل (Riehl) قرار داشتند. این افراد از شهرت و جایگاه نیچه برخوردار نیستند، اما نقدهای آن‌ها گاهی نه تنها از انتقادهای نیچه کم ندارند، که در برخی جهات می‌توانند نقدهایی قابل توجه‌تر از نقدهای نیچه به‌شمار آیند که با بینش‌های ژرفی درباره بدینی و خوشبینی هم‌راه شده‌اند. اما چرا به این فیلسوفان و اندیشمندان و در کل به مباحثه بدینی در قلب قرن نوزدهم توجهی نشده و کمابیش از نظرها دور مانده است؟ به نظر بایزر، دلیل اصلی این بی‌توجهی در کتاب‌های تاریخ فلسفه اخیر میراثی است که از کارل لویث (Karl Löwith) و کتاب بسیار مهم و اثرگذار وی، *از نیچه تا هگل: درهم‌شکستن انقلابی در تفکر قرن نوزدهم* (19 *Von Hegel zu Nietzsche: Der revolutionäre Bruch im Denken des*)، منتشر شده به سال ۱۹۴۹، برجامانده است. این کتاب کتابی است بسیار مهم و درخشان و خواندن آن برای هر دانشجوی فلسفه ضروری، اما به نظر بایزر پس از جنگ جهانی روایت این کتاب از تاریخ فلسفه در قرن نوزدهم آلمان به تک‌روایت، یا به تعبیر وی «روایت استاندارد» (ibid.: 7)، بدل شده است، به‌جای آن‌که روایتی در میان روایت‌های دیگر تلقی شود. روایت لویث داستان تلاش و تقلای انقلابی بشریت در قرن نوزدهم برای رهاشدن نهایی از دست مرجعیت و

اقتدار دینی و بازیافتن خودآئینی است و طبیعی است که توجه وی در این میان به‌طور خاص به هگل، مارکس، کیرکگارد، و نیچه جلب می‌شود، متفکرانی که همگی به‌نحوی در چهارچوب این روایت جای می‌گیرند. شوپنهاور، که به یک معنا مدافع و مبلغ این خودآئینی مدرن نیست، جایگاهی در این داستان و روایت نمی‌یابد، مگر در مقام آموزگار نیچه.

به‌نظر بایزر، درکنار نواقصی که روایت لویث در فهم پاره‌ای تحولات و مسائل مهم در فلسفه آلمان قرن نوزدهم دارد (وی پنج نقص اصلی را فهرست می‌کند؛ بنگرید به 8: 2014 Beiser)، برداشت لویث به‌طور خاص اهمیت فوق‌العاده کاری را که شوپنهاور در عطف توجه به مسئله معنا و ارزش زندگی انجام داد یک‌سره نادیده می‌گیرد. درواقع، اگر شوپنهاور و تلاش وی برای جهت‌دهی دوباره به فلسفه نبود و توجه فیلسوفان و اندیشمندان را از مسئله‌های مرتبط با منطق علوم به سمت‌وسوی مسئله‌های سنتی معنا و ارزش زندگی معطوف نساخته بود، فلسفه نیمه دوم قرن نوزدهم یک‌سره رنگ‌ورویی دیگرگونه داشت. در این روایت اخیر، شوپنهاور محور و مرکز قرار می‌گیرد، مارکس و نوه‌گلیان در پس‌زمینه محو می‌شوند، و هرچند نیچه اهمیت خود را حفظ می‌کند، درکنار بسیاری دیگر از خوش‌بینان و بدبینان این دوران بازیگری بیش نیست. بایزر هدف از کتاب را این‌گونه بیان می‌کند:

هدف از کتاب حاضر برطرف‌ساختن نواقص و کمبودهای روایت لویث و پرکردن شکافی است که تاریخ فلسفه آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم بر مبنای روایت لویث با آن مواجه است. این روایت نو با بحثی درباره تأثیر شوپنهاور بر روزگار خودش، جان‌بخشیدن دوباره وی به متافیزیک، و بدبینی‌اش آغاز می‌شود. سپس، می‌کوشد تا مباحثه بدبینی را بازسازی کند و برخی از مهم‌ترین خوش‌بینان و بدبینان آن روزگار را معرفی کند و آرایش آن را تقریر کند. این امر خود به‌معنای مطالعه کمابیش مفصلی از چهره‌هایی است که تقریباً یک‌سره نزد انگلیسی‌زبانان ناشناخته‌اند، یعنی، هارتمان، ماینلندر و بانزن (و حتی اندیشمندانی که نزد آلمانی‌زبانان نیز کمابیش یک‌سره فراموش شده‌اند)، فراوئن‌اشتات، و دورینگ. آنچه من در این کتاب سعی کرده‌ام در اختیار خوانندگان قرار دهم درآمدی است به افکار این اندیشمندان، تبیینی از ایده‌های اصلی آنها و سیر تحول فکری‌شان. به‌ویژه بر بنیادهای فلسفی بدبینی آنها تمرکز کرده‌ام، چراکه این جنبه، به‌عقیده من، در بیش‌تر آثار آلمانی نوشته‌شده درباره این چهره‌ها ظهور و بروز چندانی نداشته است (11: 2016 Beiser).

۲.۳ گزارش و تحلیل محتوای کتاب

کتاب با درآمد نویسنده آغاز می‌شود که در آن می‌کوشد نشان می‌دهد چرا و به چه معنا بدبینی به نوعی به روح زمانه در نیمه دوم قرن نوزدهم در آلمان بدل شده بود، درحالی که آلمان در آن زمان از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی در حال تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در اروپا بود و به تعبیر بایزر، نیمه دوم قرن نوزدهم «روزگار خوش» آلمان بود (ibid.: 2). از نظر بایزر، ظهور بدبینی به معنای مورد تردید جدی قرار گرفتن ارزش زندگی و هستی حاصل کشف مجدد مسئله کهن شر، کهن حداقل به قدمت یونان باستان، پس از سقوط خدا باوری بود. سقوط خدا باوری نیز حاصل قدرت یافتن ماده گرایی و داروین باوری و نفوذ علوم مدرن در دانشگاه‌ها و روزنامه‌ها بود. کشف مجدد مسئله شر در جهانی که اکنون دیگر نظریه عدل الهی مسیحی نمی‌توانست بر آن حاکم باشد بیش از همه مرهون شوپنهاور است. این کشف مجدد در واقع به تعریف مجدد معنای فلسفه و موضوعات آن منتهی شد و فلسفه از صرف «منطق علم» در نیمه دوم قرن نوزدهم مجدداً متوجه مسئله ارزش و معنای زندگی شد که این امر خود به «مباحثه بدبینی» تا آغاز جنگ جهانی اول دامن زد.

بعد از این که بایزر در درآمد کتاب اهمیت مسئله ارزش و معنای زندگی و هستی را روشن می‌سازد در **فصل نخست** به بررسی میراث شوپنهاور به عنوان نخستین کسی می‌پردازد که مسئله ارزش و معنای زندگی و بدبینی را در قالب نظامی فلسفی مطرح ساخت. شوپنهاور، با وجود ناشناس ماندن در دوران زندگی، پس از مرگ یعنی از ۱۸۶۰ تا جنگ جهانی اول به معروف‌ترین فیلسوف آلمانی بدل شد. فقط در طول پنجاه سال پنج ویراست متفاوت از مجموعه آثار شوپنهاور منتشر شد. فقط یک ناشر از فروش حدود هشتصد هزار نسخه از مجموعه آثار شوپنهاور تا ۱۹۳۸ خبر می‌دهد (ibid.: 12-14). به نظر بایزر، شوپنهاور به طور خاص در دو جریانی که پس از افول جنبش ایدئالیست در دهه ۱۸۴۰ اوج گرفتند تأثیر داشت: نوکاتیان و پوزیتیویست‌ها و آن‌ها را مجبور ساخت به طرح و بررسی مسائلی بپردازند که در غیر این صورت اصلاً بدان‌ها نمی‌پرداختند.

فصل دوم کتاب به بازسازی متافیزیک شوپنهاور می‌پردازد. شوپنهاور نه تنها مسئله ارزش و معنای زندگی را محور و موضوع فلسفه تلقی کرد، بلکه مجدداً کوشید تا نظامی متافیزیکی درباره واقعیت تقریر کند. هم پوزیتیویست‌ها و هم نوکاتیان با دیدگاه سلبی کانت درباره متافیزیک موافق بودند، و از این رو، در عین اهمیت یافتن مسئله شوپنهاور، دیدگاه متافیزیکی وی با همان اتهامات و انتقاداتی روبه‌رو بود که از یک سو متافیزیک متفکران

ایدئالیستی چون فیخته (Fichte)، شلینگ (Schelling)، و هگل و ازسوی دیگر متافیزیک عقل‌باورانی چون اسپینوزا و لایبنیتس را هدف خود قرار داده بودند. بایزر در فصل دوم می‌خواهد نشان دهد که شوپنهاور از این انتقادات و اتهامات آگاه بود و به همین دلیل، نظام متافیزیکی وی تا حد ممکن کوشیده است تا از این اتهامات و انتقادات دور باشد. به تعبیر دیگر، شوپنهاور کوشیده است تا بر ورای این اتهامات و انتقادات جانی دوباره به متافیزیک ببخشد و تصویری از آن ترسیم کند که از آن عیب و ایرادها بری باشد.

با وجود آن‌چه شوپنهاور در خصوص بحران هویت فلسفه، متافیزیک، و روشی برای جان‌بخشی و احیای دوباره آن مطرح ساخته است، قدرت‌مندترین چالشی که شوپنهاور پیش‌روی معاصران پوزیتیویست، ایدئالیست، ماده‌باور، یا نوکانتی خود گذاشته است مسئله بدبینی است. تصویر ناامیدانه شوپنهاور در واقع آب سردی بر آتش هیجان و شور و شوق قرن نوزدهم برای پیشرفت سیاسی، اقتصادی، و علمی می‌پاشید. تلاش برای بهترساختن دنیا اساساً ناممکن و سودایی محال است. به لحاظ اخلاقی و دینی هم شوپنهاور منکر وجود هرگونه رستگاری واقعی جز در کنار نهادن زندگی و هستی و پاپس کشیدن از آن بود، که در واقع تعبیری دیگر از خودکشی خاموش به‌شمار می‌رود. **فصل سوم و چهارم** کتاب با این مسائل روبه‌روست. بایزر در **فصل سوم** ابتدا ماهیت بدبینی شوپنهاور و استدلال‌های وی در دفاع از بدبینی را ارائه می‌دهد و سپس در **فصل چهارم** می‌کوشد نشان دهد چرا از نظر شوپنهاور رستگاری مفهومی توهمی و باطل است. در واقع، شوپنهاور خود وعده رستگاری و باز خرید می‌دهد و به توصیف راه نجات از جهان و زندگی بدبینانه‌ای که توصیف می‌کند هم می‌پردازد؛ اما از یک‌سو، وی این راه نجات را مخصوص نوابغ و قدیسان می‌داند که آن هم به تجربه‌های گذرا و موقتی محدود می‌ماند، و ازسوی دیگر راهی که وی برای نجات تقریر کرده بود از نظر هم‌روزگاران چندانی با برخی دیگر از مبانی فلسفه‌اش، هم‌چون تغییرناپذیری شخصیت اخلاقی هر فرد و نیز گریزناپذیری فرار و رهایی از سیطره خواست سیری‌ناپذیر و آشتی‌ناپذیر، هماهنگ و سازگار نمی‌نمود. وانگهی، انکار و کنار نهادن خواست و اراده‌ای که تمامی زندگی ما بر روی زمین است، درحالی‌که دنیای دیگر و بهشتی برین وجود ندارد، برای ما چیزی جز نیستی باقی نمی‌گذارد و به همین دلیل، به تعبیر بایزر، کل فلسفه شوپنهاور در این عبارت خلاصه می‌شود: «برای ما تنها نیستی برجا می‌ماند» (Beiser 2016: 66). جای تعجب ندارد که با چنین نتیجه‌گیری‌ای، معاصران شوپنهاور خود را موظف به حمله به اندیشه وی می‌دانستند.

فصل پنجم کتاب به بررسی نخستین منتقد معروف شوپنهاور، یولیوس فراوئن اشتات، می‌پردازد که در عین حال معروف‌ترین مدافع و مبلغ وی نیز بود. در عین حال که جایگاه فراوئن اشتات در تاریخ به‌عنوان شاگرد و مبلغ شوپنهاور در زمان حیات و پس از مرگ وی کمابیش تشریح شده است، کم‌تر به جایگاه وی به‌عنوان متفکری مستقل چه قبل از آشنایی با شوپنهاور و چه بعد از آن پرداخته شده است. بایزر در این فصل به اندیشه‌های این شخصیت فراموش‌شده در تاریخ فلسفه که «آثارش نشان‌دهنده‌ی یکی از مهم‌ترین خدمات فکری به فلسفه‌ی آلمان در عصر جهان‌رنجی است» (ibid.: 69) توجه می‌کند و به این منظور، به انتقادات وی از شوپنهاور، به‌ویژه واکنش وی به بدبینی شوپنهاور و نیز آن‌چه وی «پاشنه‌ی آشیل» فلسفه‌ی شوپنهاور می‌داند، یعنی نظریه‌ی رستگاری (ibid.: 80)، و نیز آرا و اندیشه‌های وی در مورد مباحثه‌ی ماده‌باوری و بدبینی می‌پردازد. نتیجه‌گیری نهایی بایزر درباره‌ی فراوئن اشتات و آخرین نوشته‌اش درباره‌ی اندیشه‌های شوپنهاور این است که وی بیش از کنارزدن فلسفه‌ی شوپنهاور و ارائه‌ی نظامی یک‌سره متفاوت در واقع کوشید تا فلسفه‌ی وی را موردبازبینی و تصحیح قرار دهد، چشم‌اندازی نو به‌سوی آن بگشاید، و بازتفسیری منسجم‌تر و قابل‌قبول‌تر ارائه دهد، هرچند در نهایت این بازتفسیر، از نظر بایزر، فراوئن اشتات را به دامان هگلی متأخری می‌غلطاند که بازتفسیرش سرشار از مضامین اصلی هگلی است، مضامینی هم‌چون بازشناسی نقش تاریخ، پیوند نزدیک میان شیء فی‌نفسه و پدیدار، تأکید بر رئالیسم مکان و زمان، و مانند آن‌ها.

اما نخستین فیلسوفی که پاسخی نظام‌مند به بدبینی شوپنهاور ارائه داد و تمامی مسائل فلسفی درباره‌ی ارزش زندگی و هستی را موردتوجه و بررسی قرار داد اندیشمند خوش‌بین و پوزیتیویست، اوگن دورینگ (۱۸۳۳-۱۹۲۱)، بود که می‌توان وی را از مؤثرترین منقدان بدبینی شوپنهاور دانست. از کتاب ۱۸۶۵ وی با عنوان *ارزش زندگی* (*Der Werth des Lebens: Eine philosophische Betrachtung*) استقبال بسیار شد و یکی از خوانندگان جدی آن نیز نیچه بود. کتاب، در عین ستایش جنبه‌های مثبت کار فکری شوپنهاور، انکار زندگی و پاپس‌کشیدن از مواجهه با شروری که در زندگی می‌یابیم را خطر اصلی فلسفه‌ی شوپنهاور می‌داند که دست و پای آدمیان در کنش‌گری را خواهد بست. در **فصل ششم** کتاب، بایزر پس از تبیین بنیاد متافیزیکی موضع دورینگ، آن‌گونه که در *دیالکتیک طبیعی* (*Naturalische Dialektik*) و برخی آثار دیگرش تشریح شده است، نگاهی دقیق به استدلال‌های وی در کتاب *ارزش زندگی* می‌اندازد و آن‌ها را تقریر می‌کند. بایزر نشان می‌دهد که دورینگ بر چه پایه‌ای ادعای شوپنهاور مبنی بر جست‌وجوی «راز و معمای

هستی» را از اساس بی‌معنا و مبتنی بر نظام و نگرش‌های متافیزیکی منسوخ می‌داند که کانت آن را بی‌اثر ساخته بود. وانگهی، وی نشان می‌دهد که هرگونه داوری درباره زندگی براساس معیارهایی که بیرون از زندگی و تجربه ما انسان‌ها باشد معیارهای نابه‌جا و بی‌وجه خواهد بود.

فصل‌های هفتم و هشتم کتاب که در واقع حدود ۸۰ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است و شاید قوی‌ترین قسمت کتاب نیز باشد به شرح و بررسی اندیشه‌های فیلسوف فراموش‌شده دیگر، ادوارد فن هارتمان (۱۸۴۲-۱۹۰۶)، در زمینه بدبینی می‌پردازد و نقدها و اشکالات وارد بر اندیشه وی و پاسخ‌هایی را که خود یا دیگران بدان‌ها داده‌اند تقریر می‌کند. هارتمان در عصر جهان‌رنجی معروف‌ترین بدبین (معروف‌تر از شوپنهاور و نیچه) بود، به گونه‌ای که نخستین کتاب وی با عنوان *فلسفه امر ناآگاه (Philosophie des Unbewussten: Versuch einer Weltanschauung)* پر فروش‌ترین کتاب فلسفی شد و در کم‌تر از یازده سال حدود ۷۵۰ مقاله و کتاب درباره وی و اندیشه‌هایش، در دفاع یا حمله، نوشته شد (ibid.: 122). این شهرت هارتمان را به شناخته‌شده‌ترین فیلسوف زمان خود بدل ساخت. بایزر دلیل این اهمیت را در این می‌داند که نزد بسیاری هارتمان در عین ارائه بدبینی‌ای نظام‌مندتر و دقیق‌تر از شوپنهاور روایتی ملایم‌تر و نرم‌تر نیز به دست می‌داد که در آن بدبینی درباره امکان نیل به سعادت فردی با خوش‌بینی درباره پیشرفت فرهنگی آن هم در سایه ارایش جدید (New Reich) همراه شده بود. شاید به این دلایل بود که این روایت نظام‌مندتر و عامه‌پسندتر در مرکز مباحثه بدبینی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قرار گرفت و در عین حال دیدگاه سیاسی اجتماعی محافظه‌کارانه‌اش سبب شد تا بعد از نخستین جنگ جهانی اندیشه‌های وی یک‌سره نادیده گرفته شود. بایزر در **فصل هفتم** کتاب، چنان‌که اشاره شد، نخست به تقریر امهات متافیزیک هارتمان می‌پردازد تا پس از آن بتواند شالوده و زیربنای بدبینی وی را به روشنی تبیین کند. بعدها هارتمان کوشید تا بدبینی و متافیزیک را از هم جدا سازد، اما باور عمیق و ماندگار وی در پیوند ژرف میان این دو بود، امری که در این فصل از کتاب بایزر به خوبی متجلی شده است. کتاب *فلسفه امر ناآگاه* هارتمان با وجود اهمیت و جایگاهش در حال کتابی مناقشه‌برانگیز بود و به ظهور «مباحثه بدبینی» دامن زد، مباحثه‌ای که با نظر به ماندگاری و گستردگی و افرادی که در این مباحثه شرکت کردند باید مهم‌ترین مباحثه فکری نیمه دوم قرن نوزدهم به‌شمار آورده شود. شرکت‌کنندگان در این مباحثه همگی می‌دانستند که شوپنهاور در پس کل این مباحثه قرار دارد، اما مرکز و محور اصلی بحث نقد و بررسی

کتاب *فلسفه امر ناآگاه* هارتمان بود. نقدهای بسیاری که بر این کتاب ارائه شد و نیز پاسخ‌های هارتمان در مقاله‌ها و کتاب‌های متعدّدش در واقع به‌کار روشن‌ساختن هرچه بیش‌تر روایت او از بدبینی می‌آیند. چنان‌که اشاره شد، **فصل هشتم** کتاب بایزر وظیفه تقریر این نقد و ایرادها و پاسخ‌های هارتمان و یا دیگران بدان‌ها را برعهده دارد.

بدبینی تنها در حوزه سخن و نظر تداوم پیدا نکرد و بودند کسانی که در این مباحثه خود را به قهرمان نبرد تبدیل کردند، از جمله بدبین قهرمانی که بر روی نسخه‌هایی از اثر فلسفی تازه منتشرشده‌اش، *فلسفه رستگاری (Die Philosophie der Erlösung)*، خود را حلق‌آویز کرد، درحالی‌که ۳۴ سال پیش تر نداشت، فیلیپ باتس (Philipp Batz)، یا آن‌گونه‌که نام مستعار وی بر روی کتابش آمده است، فیلیپ ماینلندر (۱۸۴۱-۱۸۷۶). *فلسفه رستگاری* وی، که موضوع **فصل نهم** کتاب بایزر است، در واقع انجیل خودکشی بود که در آن با ترکیب عناصری از معرفت‌شناسی، متافیزیک، زیبایی‌شناسی، فیزیک، اخلاق، و سیاست می‌کوشد حرف اصلی خود را که رستگاری از رنج در مرگ و نابودی کامل است بر کرسی بنشانند. به‌ادعای وی، جهان به‌سبب مرگ خداوند وجود پیدا کرده است، چراکه پس از مرگ خداوند یگانگی نخست گاهی در قالب خواست‌های فردی متکثر قائم به خود خرد شده و هرکدام از این خواست‌ها هم‌چون لاشه‌ی میرای خداوند در حال رنج و مردن است و تنها راه‌هایی و رستگاری وی مرگ است. ماینلندر در چنین جهانی از نظم اجتماعی مبتنی بر عشق و هم‌دردی که به کمونیسم و عشق‌همگانی راه می‌برد دفاع می‌کند.

فصل دهم کتاب، که به‌تنهایی طولانی‌ترین فصل آن است (۵۵ صفحه)، به بررسی اندیشه‌های یکی دیگر از بدبینان اصیل و ژرف‌اندیش عصر جهان‌رنجی می‌پردازد که او نیز کمابیش ناشناخته باقی مانده است، یولیوس بانزن (۱۸۳۰-۱۸۸۱). جهان‌بینی بانزن هم‌مانند *فلسفه هارتمان* حاصل ترکیب اندیشه شوپنهاور با هگل است. اما درحالی‌که هارتمان کوشیده بود تا بدبینی شوپنهاور را در پرتو باوری خوش‌بینانه به پیشرفت تاریخی معتدل سازد، ترکیب بانزنی کاملاً تراژیک است. وی به هرگونه باور به تکامل یا پیشرفت دست رد می‌زند، چراکه جریان تاریخ را نه به‌صورت خطی که به‌شکل دایره می‌بیند و تناقض را پیوسته در کار می‌یابد. بانزن از هگل نه تاریخ‌گرایی که دیالکتیک، آن‌هم به‌طور خاص مرحله منفی دیالکتیک هگلی را با آن تأکیدش بر تناقض، اخذ می‌کند.

روایت بانزن از بدبینی شاید افراطی‌ترین و رادیکال‌ترین روایت در آن عصر باشد، چراکه وی منکر امکان هرگونه رستگاری و رهایی است. حتی در مقایسه با ماینلندر که بالأخره به‌نحوی راهی برای رستگاری، هرچند در خودکشی، مرگ، و نیستی محض

می‌یابد، بانزن منکر چنین رستگاری‌ای است. البته بر خودکشی هم مهر تأیید نمی‌گذارد. وی به این‌که هنر، زهد، یا فرهنگ می‌توانند ما را از شر رنج و درد جهان رستگاری بخشند یا راهی به رهایی از رنج و خودآزاری خواست بگشایند امیدی ندارد. عنصر ناعقلانیت و نابخردانگی در تصویر وی از خواست حتی از شوپنهاور و هارتمان هم بارزتر است، چراکه تلاش و تقلای خواست که نه‌تنها مداوم و سیری‌ناپذیر، که خودمتناقض نیز است، به مفهومی بدل می‌شود که می‌توان درون‌مایه اصلی فلسفه بانزن دانست: «دیالکتیک واقعی» که بیان‌گر این آموزه است که واقعیت در کنه خود غیرعقلانی و خواست خودمتناقض است.

۴. بررسی و نقد

۱.۴ بررسی شکلی کتاب

به‌لحاظ ظاهری، آراستگی چاپ، و متن ایراد و اشکال خاصی بر کتاب نمی‌توان وارد دانست. کتاب مانند غالب کتاب‌های چاپ آکسفورد که به‌دید نویسنده این مقاله آمده‌اند بسیار شایسته و آراسته چاپ شده است. طرح جلد کتاب به‌هم‌راه فونت و رنگ زرشکی آن به کل کتاب جذابیت خاصی می‌بخشد. نقاشی سرد و سنگین هملت مغموم و متفکر که در مرکز تصویر قرار گرفته است و توجه خواننده را جلب خود می‌کند با موضوع کتاب سازگاری تمام دارد. کتاب هم‌چنین از فهرست مفصل و نیز نمایه نسبتاً جامعی برخوردار است که امکان دست‌رسی خواننده به مباحث کتاب را آسان می‌سازد.

۲.۴ بررسی و نقد محتوایی

بایزر کتاب جهان‌رنجی را به‌زبانی بسیار شیوا و روان نگاشته است و هر خواننده‌ای با مختصر اطلاعات فلسفی می‌تواند از خواندن کتاب لذت ببرد. درواقع، کتاب نوعی تاریخ فلسفه است که به بازگویی دورانی نسبتاً ناشناخته و مباحثی مهم اما کم‌تر دیده شده می‌پردازد که با توجه به دانش وسیع و گسترده بایزر از آن دوران شاید کم‌تر کسی می‌توانست با این تسلط و روانی مطلب را تقریر کند. این‌که کتاب سبک و سیاق تاریخ فلسفه، آن هم در بهترین شکلش را در پیش گرفته است، سبب می‌شود تا کتاب به کتابی خواندنی هم برای دانشجویان و هم برای محققان بدل شود و هم این اشکال بر کتاب وارد نباشد که فصل‌های آن در قالب روایتی منسجم کل بزرگ‌تری که شخصیت‌های هر فصل به‌عنوان بازیگران آن نقش بازی کنند با یک‌دیگر چفت و بست نشده‌اند و هر فصل بیش‌تر به مدخل‌های دایرة

المعارفی می‌ماند تا فصل‌های یک کتاب روایت‌گر (نیز بنگرید به 2011: Dienstag 2016). هم‌چنین، کتاب به لحاظ انسجام و نظم منطقی مطالب، استفاده از منابع دست‌اول، و ارجاعات دقیق نمونه کار تحقیقی برجسته است و از نویسنده آن نیز جز این انتظار نمی‌رود. هم‌چنین، از آن‌جا که نویسنده در وهله نخست در پی گزارشی مقدماتی، روشن، و البته تحلیلی از آرای مرتبط نویسندگان با موضوع کتاب است و بسیاری از این آرا برای نخستین بار در این‌جا تقریر می‌شوند، نقد و بررسی آرای این نویسندگان چندان مجالی برای بروز در کتاب نمی‌یابد و نویسنده کوشیده است تا بیش‌تر روایت‌گری ساکت بماند. چه‌بسا، نقد و بررسی ما به عنوان خواننده کتاب هم چندان جایگاهی ندارد. بهتر آن است که خواننده و محقق وظیفه خود را استفاده‌بردن از مطالب کتاب و کندوکاو در این قلمرو کم‌تر شناخته‌شده بداند. اما درعین حال نکات چندی وجود دارد که از نظر نویسنده این مقاله می‌توانستند بر مزایای کتاب هرچه بیش‌تر بیفزایند، هرچند درعین حال از ارزش‌های کتاب هیچ نمی‌کاهند.

۱. چنان‌که بارها اشاره شد، کتاب قلمرو نو و کم‌تر شناخته‌شده‌ای را در تاریخ فلسفه به بحث و تحقیق گرفته است و به همین دلیل، در زبانی غیر از زبان مرجع کتاب، یعنی آلمانی، منبع یا منابع چندانی وجود ندارد. کافی است به جدیدترین تاریخ فلسفه‌ها نگاهی بیندازیم.^۳ تقریباً هیچ بحثی از آن‌چه بایزر در این کتاب مطرح کرده است حتی به‌صورت اشاره‌وار در آن‌ها یافت نمی‌شود. به‌هرروی، ترجمه‌نشدن بسیاری از عناوین کتاب‌ها و ارجاعات آلمانی در متن کتاب بایزر برای خواننده متخصص مشکلی ایجاد نمی‌کند، اما کار را برای خواننده ناآشنا با زبان آلمانی گاه سخت می‌کند و چه‌بسا وی را مجبور می‌سازد این‌جا و آن‌جا متوقف شود و به‌نحو ترجمه انگلیسی آن عبارات را در فرهنگ‌های آلمانی یا اینترنت پیدا کند. شاید اگر نویسنده به ترجمه این عبارات هم دست می‌زد بر حجم کتاب افزوده می‌شد، اما برای خواننده معمولی مطمئناً خواندن کتاب ساده‌تر و روان‌تر می‌شد. درحال حاضر، خواندن کتاب برای خواننده‌ای که وسواس دارد تا همه‌چیز را بفهمد به نوشیدن لیوان آب‌پرتقالی می‌ماند که دائم باید هسته‌های شناور در آن را کنار زد؛

۲. یکی از منتقدان این اشکال را وارد می‌کند که تفسیر بایزر از شوپنهاور در فصل‌های ابتدایی بیش از اندازه یک‌سویه‌نگرانه است، چراکه بدبینی را به‌عنوان سؤالی عملی و اخلاقی مسئله اصلی و محوری شوپنهاور می‌داند، درحالی‌که سؤال اولی و اصلی شوپنهاور درباره «معمای وجود» نه متوجه ارزش و اعتبار وجود که متوجه پرسش متافیزیکی - شناخت‌شناسانه کانتی از ماهیت و چیستی شیء فی‌نفسه و امکان و نحوه شناخت ما به آن در ورای همه پدیدارهاست. اما بایزر صرفاً می‌کوشد تا شوپنهاور را در جهت هدفی که خود دارد، یعنی

تأثیر وی در مباحثه بدینی، فهم و تفسیر کند و به همین دلیل، به سایر جنبه‌های اصلی‌تر تفکر وی توجه نمی‌کند. به نظر این منتقد، اگر بایزر هدف کتاب خود را صرفاً در همین جهت می‌دید، پس نمی‌بایست وارد بحث با تفسیرگران و شارحان فلسفه شوپنهاور می‌شد. برای نمونه، بایزر می‌کوشد تا تفسیر غیرمتافیزیکی امثال جولیان یانگ (Julian Young) در برداشت متافیزیکی از «خواست» به عنوان شیء فی‌نفسه‌ای را که به نحو استعلایی بر ورای قلمرو همه تجربه‌های ممکن می‌ایستند بر تفسیر متافیزیکی کسانی چون مگی (Magee) و جانوی (Janaway) که «خواست» را چونان شیء فی‌نفسه غیرمکانی - زمانی می‌فهمند ترجیح دهد و به دفاع از آن و نقد مخالفانش بپردازد. چنین کاری در واقع یعنی وارد شدن به بحث دانشورانه‌ای که یا بایزر باید به صورت جدی وارد آن می‌شد یا اساساً بدان نمی‌پرداخت (Shapshay 2018). درست است که حتی اگر مطابق نظر این منتقد کتاب بایزر اصل پرسش شوپنهاور را پرسشی در حوزه شناخت نظری، متافیزیک، و معرفت‌شناسی بدانیم، در مجموع به نظر می‌رسد آن چه بعد از شوپنهاور بیش تر مورد توجه قرار گرفت همان جنبه عملی پرسش وی بوده است. در عین حال، از سوی دیگر، نقد مذکور بر بایزر وارد است و بهتر آن بود که وی بدون دفاع از رأی مختارش آن را پیش فرض می‌گرفت و وارد مجادله پیچیده و گسترده در تفسیر اندیشه شوپنهاور نمی‌شد و به آن چه در دیباچه در خصوص ورودش به بحث شوپنهاور گفته است وفادار می‌ماند. وانگهی، به لحاظ تفسیر بایزر از آرای شوپنهاور، نویسنده این مقاله خود با برخی از آن‌ها هم‌داستان نیست و برای نمونه شخصاً بر این باور نیست برخلاف ادعای بایزر در فصل دوم کتاب که متافیزیک شوپنهاور توانسته است از بسیاری انتقادات به‌ویژه انتقادات نوکاتی‌ها و پوزیتیویست‌ها بر آن در مقام متافیزیک فاصله بگیرد و لزوماً در امان ماند. اما به نظر می‌رسد چنین انتقادهایی ما را از ماهیت و هدف کتاب دور می‌کند و شخصاً ترجیح می‌دهم آن‌ها را در بررسی کتاب در نظر نیاورم و بیش تر آن‌ها را چونان پیش فرض‌های اثر بایزر تلقی کنم که درست و نادرست بودن آن‌ها همیشه به کار وی ضربه‌ای وارد نمی‌آورد؛

۳. چنان‌که اشاره شد، به نظر بایزر، شوپنهاور به طور خاص بر دو جریانی که پس از افول جنبش ایدئالیست در دهه ۱۸۴۰ اوج گرفتند تأثیر داشت: نوکاتیان و پوزیتیویست‌ها و آن‌ها را مجبور ساخت به طرح و بررسی مسائلی بپردازند که در غیر این صورت اصلاً بدان‌ها نمی‌پرداختند. بایزر به هر دلیلی به این نکته بسیار مهم که در کتاب خود اشاره کرده است نمی‌پردازد و تنها در فصل مربوط به آرای دورینگ نشان می‌دهد که چگونه دیدگاه‌های وی تحت تأثیر شوپنهاور دچار تطور و تحول شدند. سایر فصل‌های کتاب

درواقع مطالعاتی دربارهٔ مدافعان بدبینی است و دربارهٔ خوش‌بینان و مخالفان بدبینی جز آن چه عمدتاً در فصل دورینگ گفته است چیزی بیش تر ارائه نمی‌کند و مطمئناً این خواسته و آرزوی برحق ارضا نشده برجای می‌ماند که کاش بایزر دربارهٔ برخی دیگر از منتقدان بدبینی به‌صورت مفصل و مستقل سخن گفته بود؛

۴. ممکن است در ذهن برخی خوانندگان این‌گونه القا شود که مباحثهٔ بدبینی امری مربوط به گذشته و تاریخ فلسفه است و امروزه از آن چیزی برجای نمانده است. درواقع، کتاب با نادیده‌گرفتن عمدی نیچه و با پایان‌دادن به مباحثهٔ بدبینی با دو شخصیت ماینلندر و بانزن که اولی در ۱۸۷۶ و دومی در ۱۸۸۱ درگذشتند این حس را در خواننده ایجاد می‌کند که این مباحثه اکنون صرفاً به‌کار ارضای حس کنج‌کاوی تاریخی - فلسفی وی می‌آید تا درگیر شدن در موضوع مهم فلسفی. بایزر تلاشی برای نقد و بررسی چنین نگرشی ارائه نمی‌دهد، اما اطلاعاتی که کتاب در اختیار ما می‌گذارد، «دلایلی محکم برای تردید در چنین نگرشی به‌دست می‌دهد. درواقع، سؤال‌هایی که بدبینی در قرن نوزدهم برای نخستین‌بار مطرح ساخت هم‌چنان دغدغهٔ فلسفه در قرن بیستم و بیست‌ویکم است، هرچند ممکن است این سؤال‌ها به چهره‌های متفاوتی درآمده باشند» (Dienstag 2016). چنان‌که اشاره شد، نادیده‌گرفتن عمدی نیچه شاید دلیل اصلی این برداشت از کتاب باشد، چراکه دقیقاً از طریق نیچه و تفسیر وی از بدبینی بود که فیلسوفان اگزیستانسیال قرن بیستم همگی درگیر این مباحثه شدند و کوشیدند تا پاسخ‌های خود را عرضه کنند. درواقع، سؤال و پرسش شوپنهاور نه از طریق اندیشمندانی که بایزر در کتاب خود دربارهٔ آن‌ها صحبت می‌کند که همگی بعد از مرگشان دچار فراموشی شدند، بلکه از طریق نیچه، که بدبینی شوپنهاوری را از پشتوانهٔ متافیزیکی‌اش دور ساخته بود، به نسل‌های بعدی انتقال یافت. درعین‌حال که نمی‌توان بر بایزر این انتقاد را وارد دانست که چرا به بحثی از نیچه که به‌دلیل شناخته‌شده‌بودنش وی را نادیده می‌گیرد نمی‌پردازد، می‌توان آرزو داشت که بایزر با نوشتن نتیجه‌گیری و خاتمهٔ نهایی و کلی هم به جمع‌بندی کل مطالب کتاب می‌پرداخت و هم خواننده را کاملاً آگاه می‌ساخت که مباحثهٔ بدبینی در ۱۸۸۰ پایان نمی‌یابد و اشاره می‌کرد که چگونه و در چه مسیرهایی این مباحثه پس از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ (که در عنوان کتاب آمده است) و نیز حتی در قرن بیستم ادامه پیدا می‌کند.

توضیح آن‌که جهان‌رنجی چیزی بسیار قدیمی‌تر و ریشه‌دارتر از بدبینی شوپنهاور است. درواقع، شوپنهاور در فلسفهٔ خود کوشیده بود تا تفسیری متافیزیکی از پدیده‌ای ارائه دهد

که در اساس خودش در فرهنگ آلمان ریشه‌های عمیق و دیرینه داشت. پیش از ظهور شوپنهاور و در واقع دست‌کم از یک سده پیش از ظهور مباحثه بدینی، اندیشمندان آن روزگار اروپای مرکزی و به‌طور خاص آلمان فرهنگ اروپایی مدرن را گرفتار پاره‌ای بیماری‌ها می‌دیدند. در واقع، در این زمان مناظره و مباحثه‌ای در میان اندیشمندان اروپای مرکزی، به‌طور خاص آلمان، در خصوص بیماری‌های جامعه مدرن رواج یافته بود. شگفت آن‌که بسیاری از شرکت‌کنندگان در این مناظره در کل نظر یک‌سانی در مورد تشخیص دشوار بیماری جامعه مدرن داشتند، اگرچه هر یک شیوه درمانی متفاوتی را دنبال کردند. تشخیص آن‌ها این بود که زندگی در جهان مدرن فاقد گونه‌ای وحدت، انسجام، و معناداری است که زندگی در جوامع گذشته برخوردار از آن‌ها بود. افراد مدرن استعدادها و توانایی‌های خود را به‌نحوی بسیار تخصصی و یک‌سویه پرورش داده‌اند، زندگی و شخصیت آن‌ها پاره‌پاره و فاقد یک‌پارچگی است و نمی‌توانند با جامعه خود به‌صورتی طبیعی احساس نزدیکی کنند و وظیفه‌ای را که در جهان بر دوش آنان نهاده شده است از دل و جان انجام دهند. در یک کلمه، در آن روزگار انسان مدرن اروپایی معنایی در زندگی خود و برای آن نمی‌یافت و از همین رو، دچار گونه‌ای احساس بیگانگی شده بود: «احساس غربت و جدانشدگی از سرمنشأ الهی، از طبیعت، و انسان‌های هم‌نوع خود»، احساس رمانتیک - نوستالژیک انسانی در تبعید و دوری از خانه. در برابر، انسان فرهنگ یونان باستان در نظر آن‌ها «انسانی کامل و تمام‌عیار» بود، برخوردار از گونه‌ای یک‌پارچگی روحی و روانی. به بیان نیچه، این احساس «رمانتیسیم تمام‌عیار و آرزوی خانه در دل داشتن...: تمنای بهترین چیزهایی است که هرگز پا بر زمین نگذاشته است. آدمی دیگر در هیچ‌کجا احساس درخانه بودن نمی‌کند، آن‌گونه که دست‌آخر در این اشتیاق می‌سوزد که به جایی در گذشته بازگردد، جایی که در آن می‌توانست به‌نحوی در خانه باشد... یعنی جهان یونان» (Nietzsche 1968: §419; Nietzsche 1999a: §2).

جهان رنجی مدنظر بایزر خود ریشه در نوعی ناخرسندی و ناامیدی قرن هجدهم آلمان از جامعه اروپایی مدرن و باز به تعبیر نیچه در «بیزاری ژرف از "کنون"، "واقعیت"، و "آیده‌های مدرن"» (Nietzsche 1999b: §7) دارد. این گرایش به‌طور خاص در ابتدا در اندیشه شاعران و اندیشمندانی چون وینکلمان (Winckelmann)، هولدرلین (Holderlin)، نوالیس (Novalis)، گوته (Goethe)، و ... تجلی یافت که کوشیدند به توصیف گذشته‌ای بسیار ایدئال بپردازند و با تحلیل و شناخت آن گذشته، تغایر آن با جهان «مدرن» و برتری‌اش بر آن را برجسته سازند و دست‌آخر هم به این نتیجه برسند که باید دست‌اندر کار پی‌ریزی آرمانی آن‌گونه جامعه و فرهنگی شد که یک‌سره از دوران حاضر قطع علاقه می‌کند و

برخی از ویژگی‌های واقعاً ارزش‌مند این گذشته را در خود حیاتی دوباره می‌بخشد.^۴ با ازبین‌رفتن این امید به دلایل گوناگون، از جمله به سبب تخصصی شدن کلاسیک پژوهی و علم تاریخ و فلسفه که بنا داشت آن جامعه را احیا کند، جهان‌رنجی دوباره چهره گشود و این بار در فلسفه شوپنهاور از ناخرسندی و سرخوردگی از جامعه مدرن به بدبینی متافیزیکی و فلسفی به کل هستی و زندگی بدل شد. بدین ترتیب، برخلاف آن‌چه بایزر درخصوص نامشخص و رازآمیز بودن خاستگاه و سرچشمه جهان‌رنجی ادعا می‌کند، باید خاستگاه آن را به‌طور خاص در جنبش رمانتیسم و اندیشه‌های این جنبش یافت. اشتباه بایزر در این است که شوپنهاور را در جای خاستگاه و سرچشمه جهان‌رنجی قرار می‌دهد. شوپنهاور و اهمیت وی بیش‌تر به تقریر متافیزیکی و فلسفی از این جهان‌رنجی و گسترش آن از سطح ناخرسندی اجتماعی و فرهنگی به ناخرسندی متافیزیکی و وجودشناختی بازمی‌گردد. شوپنهاور سرچشمه و خاستگاه ریشه‌ای جهان‌رنجی نیست و آن را باید در دهه‌ها پیش از شوپنهاور و نزد اندیشمندانی دیگر یافت.

۵. نتیجه‌گیری

چنان‌که از آغاز این نقد و بررسی بیان شد، کتاب بایزر کتابی است که باید از آن استقبال کرد و در اهمیت آن همین بس که نگاه و نگرش ما به سنت فلسفه آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم را یک‌سره تغییر می‌دهد و بازیگران و شخصیت‌ها و مباحثی را پیش چشم ما می‌آورد که برای غالب ما ناشناخته مانده‌اند. اما این کتاب صرفاً به‌کار ارضای حس کنج‌کاوی تاریخی علاقه‌مندان فلسفه در آلمان قرن نوزدهم نمی‌آید. مباحثی که در کتاب مطرح می‌شوند برخی از مسائل جاودان فلسفه را مطرح می‌سازند که امروزه نیز از همان اهمیت و ضرورت برخوردارند. وانگهی آشناسدن جدی‌تر با فضای فکری‌ای که نیچه در آن تنفس کرد ما را به درک تاریخ‌مندانانه و دقیق‌تری از فلسفه نیچه بر بستر سؤال‌ها و مباحثی که برای وی مطرح بود رهنمون می‌شود و مانع از آن می‌شود که در نبود چنین کتابی این درک همواره ناکامل و ناقص باقی بماند. امید است که مترجمی شورمند و جدی پی‌گیر ترجمه این اثر ارزش‌مند به زبان فارسی شود تا آن را در اختیار دانشجویان و علاقه‌مندان فلسفه در ایران قرار دهد که در کنار ارزش‌های دیگرش نمونه‌ای از تحقیق دانشورانه و روان‌نویسی فلسفی را در اختیار فارسی‌زبانان قرار خواهد داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. فهرست زیر شامل آثار نوشتاری وی اعم از نوشته یا ویراست شده است:

Monographs

The Fate of Reason: German Philosophy from Kant to Fichte, Harvard University Press (1987);

Enlightenment, Revolution, and Romanticism: The Genesis of Modern German Political Thought, 1790-1800, Harvard University Press (1992);

The Sovereignty of Reason: The Defense of Rationality in Early English Enlightenment, Princeton University Press (1996);

German Idealism: The Struggle Against Subjectivism, 1781-1801, Harvard University Press (2002);

The Romantic Imperative: The Concept of Early German Romanticism, Harvard University Press (2004);

Schiller as Philosopher: A Re-Examination, Oxford University Press (2005);

Hegel, Routledge (2005);

Diotima's Children: German Aesthetic Rationalism from Leibniz to Lessing, Oxford University Press (2009);

The German Historicist Tradition, Oxford University Press (2011);

Late German Idealism: Trendelenburg and Lotze, Oxford University Press (2013);

After Hegel: German Philosophy, 1840–1900, Princeton University Press (2014);

The Genesis of Neo-Kantianism, 1796-1880, Oxford University Press (2014);

Weltschmerz: Pessimism in German Philosophy, 1860-1900, Oxford University Press (2016).

Edited Works

The Cambridge Companion to Hegel, Cambridge University Press (1996);

The Early Political Writings of the German Romantics, Cambridge University Press (1996);

The Cambridge Companion to Hegel and Nineteenth-Century Philosophy, Cambridge University Press (2008).

۲. اشاره‌ای به داستان عیسی در معبد در *انجیل* (برای نمونه، *انجیل یوحنا* ۱۵:۲) که در آن عیسی مسیح (ع) کاسب‌کاران را از معبد اورشلیم بیرون می‌راند: «چون عید پِسَخِ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت. در صحن معبد دید که عده‌ای به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغول اند

نقد و بررسی کتاب *Weltschmerz Pessimism in German* ... (حمیدرضا محبوبی آرانی) ۳۶۳

و صرافان نیز به کسب نشست‌اند. پس تازیانه‌ای از طناب ساخت و همه آن‌ها را همراه با گوسفندان و گاوان از معبد بیرون راند. و سکه‌های صرافان را بر زمین ریخت و تخت‌هایشان را واژگون کرد، و کیوترفروشان را گفت: «این‌ها را از این‌جا بیرون برید، و خانه پدر مرا محل کسب مسازید!»^۳. برای نمونه، بنگرید به

Solomon and Higgins 1993; Ten 1994; Baldwin 2003; Wood and Hahn 2012.

۴. تفصیل این مختصر را در کتاب زیر تقریر کرده‌ام: محبوبی آرانی ۱۳۹۵: فصل اول.

کتاب‌نامه

- Baldwin, Thomas (2003), *The Cambridge History of Philosophy 1870-1945*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Beiser, Frederick C. (2014), *After Hegel: German Philosophy, 1840-1900*, New Jersey: Princeton University Press.
- Beiser, Frederick C. (2016), *Weltschmerz, Pessimism in German Philosophy, 1860-1900*, New York: Oxford University Press.
- Dienstag, Joshua Foa (2016), *Review of Weltschmerz: Pessimism in German Philosophy, 1860-1900*, Book Review, *European Journal of Philosophy*, vol. 25, Issue 1, March 2017.
- Nietzsche, Friedrich (1968), *Will to Power*, trans. Walter Kaufmann and R. G. Hollingdale, New York: Vintage.
- Nietzsche, Friedrich (1999a), "The Dionysiac Worldview", in: *The Birth of Tragedy and Other Writings*, Raymond Geuss and Ronald Speirs (eds.), trans. Ronald Speirs, Cambridge: Cambridge University Press.
- Nietzsche, Friedrich (1999b), "Attempt at Self-Criticism", in: *The Birth of Tragedy and Other Writings*, Raymond Geuss and Ronald Speirs (eds.), trans. Ronald Speirs, Cambridge: Cambridge University Press.
- Shakespeare, William, *Hamlet*, in: <<http://shakespeare.mit.edu/hamlet/full.html>>.
- Shapshay, Sandra (2018), "Book Review", <<https://ndpr.nd.edu/news/weltschmerz-pessimism-in-german-philosophy-1860-1900>>.
- Solomon, Robert C. and M. Higgins Kathleen (1993), *Routledge History of Philosophy*, vol. VI (*The Age of German Idealism*), London: Routledge.
- Ten, C. L. (1994), *Routledge History of Philosophy*, vol. VI (*The Nineteenth Century*), London: Routledge.
- Wood, Allen and Hahn, Songsuk Susan (2012), *The Cambridge History of Philosophy in the Nineteenth Century (1790-1870)*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Young, Julian (2010), *Friedrich Nietzsche, A Philosophical Biography*, Cambridge: Cambridge University Press.